

شیدان وثیق

مجید زربخش

طرح پیشنهادی منشور

پروژه وحدت چپ و استراتژی سیاسی

اتحاد چپ ایران

چرا اتحاد چپ ایران؟

چپ های ایران، در تاریخ بیش از یک سده خود، به رغم کژروی ها، خطاها و کاستی ها، همواره بر ضد استبداد برای آزادی، عدالت اجتماعی و برابری مبارزه کرده اند. با وجود مبارزات پیگیر و فداکاری های بی شمار، چپ های ایران به دلایل مختلف از جمله پیروی از سیستم نظری و عملی مسلط بر جنبش جهانی کمونیستی یعنی «سوسیالیسم واقعا موجود» و به جهت پراکندگی، تا کنون قادر نشده اند در تحولات سیاسی کشور و دفاع از جنبش های اجتماعی و کارگری نقشی برجسته ایفا کنند. در پاسخ به چنین ضرورت و نیازی یعنی دفاع از آزادی، جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین و هم چنین دفاع از عدالت اجتماعی، برابری و سوسیالیسم، در هم راهی و هم کوشی با جنبش های سیاسی- اجتماعی و در پشتیبانی از منافع و مطالبات زحمتکشانشان کشور، اتحاد چپ ایران از وحدت سه سازمان سیاسی چپ (۱) و بخشی از کنشگران چپ در کنگره ای مؤسس به تاریخ تشکیل گردید. ادامه در صفحه ۴

از دهه های آخر قرن نوزدهم و آشنائی ایرانیان با نهادهای دمکراتیک و ساختارهای سیاسی مدرن، تلاش برای استقرار این نهادها در ایران در میان بخشی از نخبگان، تحصیل کردگان و روشنفکران ایرانی آغاز گردید. این تلاش در آغاز بصورت مخالفت با استبداد مطلقه، ایجاد عدالت خانه، حاکمیت قانون و بطور کلی " اخذ تمدن اروپائی " بازتاب یافت مساعی نامبرده در شرایط غلبه مناسبات پیشا سرمایه داری، در شرایط سلطه ارزش های کهنه، در شرایطی که ذهنیت اکثریت بزرگ مردم از سنت های بومی و مذهبی عقب مانده ساخته شده بود و این اکثریت در مناسبات خود بر نهادهای سنتی زبان، فکر و عادات کهنه و واپس گرا تکیه می کرد، در آغاز طبعاً نمی توانست دستاوردی فراتر از اشاعه محدود این اندیشه داشته باشد.

ادامه در صفحه ۲

خسرو امیری

طرح استراتژی سیاسی چپ دموکرات سوسیالیستی در ایران

در شرایط کنونی که ثروت اندوزی سرمایه داری در ایران بوسیله سلطه یکه تاز و خودکامه ولایت فقیه بی داد می کند جامعه بیش از هر زمان نیازمند به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی است. از این رودر چنین شرایطی دستیابی به دموکراسی در عرصه های گوناگون زندگی به معنای مشارکت توانمند وسیع ترین اقشار و طبقات مردم در سرنوشت اجتماعی خویش و بهره مندی از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک، آزادی های مدنی و عدالت اجتماعی در گرو گذار از رژیم مستبد و دین سالار حاکم قرارداد. این گذار تنها بامداخله سازمان یافته اعتراضی توده های بسیار گونه مردم با تکیه بر جنبش های اجتماعی و تجارب آنها (جنبش های زنان، کارگران، جوانان، کارکنان، کارمندان و...) همگام با مبارزات ملیت ها، اقلیت های دگر باور، احزاب سیاسی و جوامع مدنی ممکن خواهد شد. نوع گذار را توازن قوای حاصل از این پیکار تعیین خواهد نمود. چپ دموکرات سوسیالیستی همراه وهم صدا با اکثریت مردم زحمتکش و ستم دیده ایران، خواهان گذاری مسالمت آمیز است. ادامه در صفحه ۷

احسان دهکردی

نقش سوسیالیست ها در آینده سیاسی ایران

(سوسیالیست ها در دولت و مدیریت جامعه سرمایه داری)

شناخت شرایط سیاسی و اقتصادی ایران زمینه ساز تحلیل سیاسی و بدنبال آن فعالیت سیاسی نیروی مترقی و سوسیالیست برای شکل دهی به شرایط زندگی مطلوب در وضعیت آشفته کشورمان است. مناسبات اقتصادی در ایران و به تناسب موقعیت سیاسی دولت در کشورهایی چون ما از ویژه گی هائی برخوردار است که الگوبرداری نا متناسب روندهای سیاسی و اقتصادی رشد از کشورهای پیشرفته غربی در مقایسه با کشورمان نه تنها کمکی به ما نمی کنند، بلکه مسیر منطقی تحول و ترقی منطبق با شرایط را نیز سد می کنند. هر دستاورد سیاسی و رشد اقتصادی در مناسبات سرمایه داری کشورهای پیشرفته محصول یک تاریخ خاص خود است. پیوستگی مراحل تکامل اقتصادی در هر گام خود در پیوند با ساختار دولت و جامعه، مناسبات قدرت، حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی را شکل داده اند

ادامه در صفحه ۷

دیگر مقالات:

تبیین جدائی دین و دولت.... شیدان وثیق

پروژه وحدت چپ.. مجید زربخش

ادامه این تلاش‌ها همراه

با بسط روز افزون

مخالفت با خودکامگی و استبداد سلطنتی و فساد و ناکارآمدی دستگاه حاکم و شرکت اقبال و وسیعی از مردم در این مخالفت‌ها، سرانجام به گسترش جنبش ضد استبدادی و انقلاب مشروطه منتهی گردید.

در انقلاب مشروطه با وجود پیروزی بزرگ آزادی خواهان ایران علیه استبداد مطلقه و گشودن دورنمای آزادی و پیشرفت، زمانی که دگرگونی دستگاه استبدادی، استقرار مشروطه و حکومت قانون در دستور کار قرار گرفت به حکم همان شرایط اقتصادی - اجتماعی و بافت سنتی جامعه و سلطه و عمل کرد سنت‌ها و نیروهای اجتماعی کهنه، دیواری از مقاومت در برابر پدیده نوپای تجدد گرایی و دمکراسی ایجاد شد و دو نیروی نو و کهنه در برابر هم صف آرائی کردند. در یک سو آزادی خواهان و روشنفکران تجدد طلب قرار گرفتند که بخاطر آشنائی با نهادهای مدرن و دمکراتیک، در اندیشه استقرار این نهادها و غلبه بر استبداد و عقب ماندگی بودند و در سوی دیگر جامعه ای عقب مانده با روابط تولیدی و اجتماعی پیشا سرمایه داری که سلطنت و روحانیت نماینده آن بشمار می رفتند.

نتیجه این مصاف و رویارویی از قبل روشن بود. گرچه نخبگان و تحصیل کردگان از یکسو بخاطر موقعیت اجتماعی مناسب و نقش در دستگاه اداری و از سوی دیگر به اتکاء گسترش دامنه مبارزه علیه استبداد و سلطنت مطلقه موفق شدند سلطنت مشروطه و ساختارهای سیاسی - حقوقی دولت مدرن را از قبیل قوای سه گانه و تفکیک آن، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و حقوق و آزادی های مردم، این اصل مهم را که مردم منشأ قدرت اند، در قانون اساسی جای دهند ولی به دلیل قدرت روحانیت و ذهنیت مذهبی مسلط سرانجام قانون اساسی با افزوده شدن اصل ۲ متمم به آن، با پذیرش حق ویژه و تعیین کننده برای روحانیت، تصریح بر دین رسمی و امتیاز برای پیروان مذهب شیعه و همچنین حفظ " تقدس سلطنت" فرسنگ‌ها از قانون اساسی تأمین کننده واقعی آزادی و برابری مردم دورماند. قانون اساسی و متمم آن در عمل آمیزه و بازتابی شد از سازش میان شریعت - سلطنت و مظاهری از روبنای سیاسی - حقوقی جامعه مدرن که تا حدی معین حقوق آزادی های مردم را به رسمیت می شناخت.

این قانون اساسی که با وجود محدودیت هایش می توانست آغازی در روند استقرار دمکراسی در ایران باشد، با دخالت قدرت های خارجی و کودتای ۱۲۹۹ عملاً کنار گذاشته شد. پس از کودتا با آغاز سلطنت رضاشاه ساختار مشروطیت، قوای سه گانه و تفکیک آن ... که قانون اساسی تصریح کرده بود بطور صوری حفظ شد ولی محتوای قانون اساسی و حقوق و آزادی های مردم از آن سلب گردید و بار دیگر دیکتاتوری و استبداد بر ایران حاکم گردید.

دومین تجربه تلاش برای استقرار آزادی و دست یابی به استقلال و حاکمیت ملی، جنبش ملی کردن صنایع نفت در سالهای ۳۰ - ۱۳۳۲ به رهبری دکتر مصدق بود. این جنبش نیز با همدستی مشترک همان عوامل تاریخی: سلطنت (درباری پهلوی)، روحانیت (کاشانی - بهبهانی) و قدرت های خارجی (امریکا و انگلیس) به شکست انجامید و دیکتاتوری ۲۵ ساله محمد رضا شاه مستقر گردید.

در دوران ۲۵ ساله میان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا انقلاب بهمن ماه ۵۷ با وجود تغییرات قابل ملاحظه در بافت اقتصادی - اجتماعی ایران و در ذهنیت بخش های بزرگی از مردم، زمینه های قدرت یابی روحانیون و فکر دولت دینی بدلیل سیاست ها و اقدامات رژیم شاه بویژه وابستگی به بیگانگان، خلاء سیاسی، سرکوب نیروهای آزادی خواه، مترقی، چپ و ملی گرا، بسته شدند جریان اندیشه و افکار ترقی خواهانه و بجای آن باز بودن مسجد ها و منبرهای روضه خوانی بارور می شود.

با انقلاب بهمن ماه ۵۷ و انقراض سلطنت، روحانیت که قرن ها در کنار سلطنت یکی از دو پایه اساسی فرهنگ استبدادی و حاکمیت استبداد را تشکیل می داد، منحصراً قدرت سیاسی را تصاحب کرد و روندی مغایر با ضرورت های دمکراسی و رشد را در ایران حاکم ساخت. بعبارت دیگر این انقلاب یکی از دوستون تاریخی استبداد را فروریخت، اما پایه دیگر بیش از پیش تحکیم یافت و حاکمیت مطلق فقیه بنیاد ساختار دولت شد.

تجربه عملی حاکمیت نظام مبتنی بر آمیختگی دین و دولت در کنار نتایج فاجعه بار غیر قابل جبران و نابودی صدها هزار نیروی انسانی و منابع ثروت کشور، در عین حال بخش بزرگی از مردم را از بسیاری بندها و باورها و سراب دولت دینی آزاد ساخت و شرایطی مساعد برای تحقق امر جدائی دین و دولت و استقرار دمکراسی بوجود آورد. امروز برخلاف شرایط تاریخی دوران تجربه های شکست خورده بدلیل تحول در ساختار جامعه، در مناسبات اقتصادی - اجتماعی و در ذهنیت مردم، بطور عینی با عوامل مساعد لازم برای استقرار دمکراسی و جمهوری دمکراتیک و لائیک روبرو هستیم.

چند مؤلفه اساسی استراتژی سیاسی وحدت چپ استراتژی سیاسی وحدت چپ و تشکیلی که در پی ایجاد آن هستیم بی تردید باید با توجه به این تجارب و درس های آن، با توجه به وضعیت و داده های موجود و ضرورت های هدف پیشروی تدوین گردد. در زیر براین مبنا به چند مؤلفه اساسی این استراتژی اشاره میشود.

۱- روشن بودن هدف و صراحت و شفافیت در طرح آن

مسأله مرکزی در تدوین استراتژی، توضیح ناسازگاری و تضاد ماهوی جمهوری اسلامی با دمکراسی است. جمهوری اسلامی بنا بر ماهیت (نظام مبتنی بر دین)، ساختار و قانون اساسی توجیه گر آن و همچنین کارنامه عملی حیات ۳۵ ساله اش نظامی است

مبتنی بر تبعیض های ذاتی و بنیادین و نفی صریح حاکمیت مردم. نفی حاکمیت مردم در قانون اساسی به یک یا چند اصل محدود نمی شود و در کلیت قانون اساسی، در محتوا، مبانی و اصول تفکیک ناپذیر آن انعکاس دارد. طبق این قانون اساسی "حاکمیت و تشریح به خدای یکتا اختصاص دارد - اصل دوم - که" از طریق امامت و رهبری مستمر آن "اعمال می شود و" در زمان غیبت ولی عصر... بر عهده ولی فقیه " است.

در این قانون اساسی اصول نامبرده و سایر موارد مربوط به اسلامی بودن نظام و "ابتنای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی" طبق اصل ۱۷۱ "تغییر ناپذیرند". بنابراین شرط اصلی استقرار دموکراسی، همانگونه که در فراخوان برای شکل دهی تشکل بزرگ چپ آمده، رفع این مانع و پایان دادن به این نظام است.

۲ - هدف و سیاست ورزی

لازمه پیشبرد مبارزه برای پایان دادن به جمهوری اسلامی بی تردید سیاست ورزی مستمر، اتخاذ تاکتیک ها و شعارهای متناسب با شرایط مبارزه جاری است. اما در این فعالیت های روز مره هیچگاه نمی توان هدف را نادیده گرفت. در این استراتژی و هدف روشن جایی برای سازش و مصالحه و تاکتیک مصلحت گرانه و مصالحه جوینانه وجود ندارد. این امر نه تنها در رابطه با نظام و نیروهای حاکم و سیاست ها و برنامه های آن ها، بلکه همچنین در رابطه با سایر نیروهای سیاسی نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

در دودهه اخیر گروهی از وابستگان به نظام در کشمکش وجدال با نیروهای تمامیت خواه به منتقدان خود کامگی ولی فقیه تبدیل شدند و در برابر تجاوزات مافیای نظامی - مالی حکم و خودسری های افسار گسیخته آن مقاومت کرده و می کنند. اینان که سالیان دراز در ساختن نظام ولایت فقیه و پاسداری از آن غالباً نفسی مؤثر داشته اند، بخاطر مواضع انتقادی و مخالفت با سیاست ها و عملکرد حاکمان، از مدار قدرت خارج و یا بیرون رانده شده اند. گرچه این مقابله و مقاومت آنان فی نفسه امری مثبت و عاملی در تضعیف حاکمیت است ولی این بدان معنا نیست که ما می توانیم همراه با آنان بمثابه متحدان موقت، کوتاه مدت یا میان مدت صف مشترکی را تشکیل دهیم. هدف و مبارزه ما با هدف و فعالیت آنها وجه مشترکی ندارد. مخالفت آنان با نیروهای حاکم برای تعدیل سیاست ها بمنظور تداوم حیات این نظام و یا تداوم حکومت دینی است. آزادی های مورد نظر آنان آزادی هائی در چارچوب "حکومت دینی"، "دموکراسی دینی" و نسخه هائی دیگر از این قبیل است که در جوهر با هدف ها و با آزادی و دموکراسی و جمهوری دموکراتیک مورد نظر ما در تضاد است و اشاعه آن ها، بسود جنبش دموکراسی خواهی نیست، صف ها و مرزها را مخدوش می سازد، هدف های ما را ابهام آمیز می کند و هدف ها و مقاصد واقعی آنها را می پوشاند. وظیفه ما نه اتحاد با آنان بلکه مرزبندی روشن با آنهاست. وظیفه ما اینست که نشان دهیم دموکراسی و اصلاحات و

تغییرات مورد نظر آنها سراب و کوره راه نافرجام است. باید با نقد همه جانبه نظرات آنها به مردم نشان دهیم که هدف های آنها در راستای استقرار دموکراسی بمعنای واقعی نیست، نشان دهیم که اصلاحات در چارچوب این نظام سراب و توهم است و دیدگاه ها و طرح های مبتنی بر دین، در هر شکل آن، تبعیض آمیز و محدود کننده حقوق و آزادی های مردم است. اتحاد با حاملان این دیدگاه ها فضا سازی برای گسترش این دیدگاه ها و تقویت عوامل باز دارنده تحول دموکراتیک در ایران است. بجای این اتحادها، باید بکوشیم از طریق روشنگری تا آن جا که ممکن است مردم و پایگاه اجتماعی آنها را از آنان جدا کنیم و بسوی راه های واقعی و رهائی بخش بکشانیم.

۳ - بدیل جایگزین

لازمه گذار از جمهوری اسلامی وجود تصویری روشن از نظام جایگزین و ساختار و ویژگی های آنست. مردم با توجه به تجربه انقلاب بهمن ماه ۵۷ و هراس و نگرانی از باز سازی دوباره استبداد، بدون چنین شناختی به راه آینده ای مبهم و سرنوشتی نامعلوم نخواهند رفت. رشد و گسترش جنبش های اجتماعی و تبدیل آن به جنبش همگانی برای پایان دادن به جمهوری اسلامی، با بودن چنین بدیلی می تواند متحقق گردد. جنبشی که می داند چه می خواهد و در پی چیست می تواند با مقاومت آگاهانه راه های پیشروی خود را هموار سازد.

جمهوری دموکراتیک مبتنی بر جدائی دین و دولت بدیلی است که هم زمینه مادی تحقق دارد و هم با ضرورت های امروز و الزامات و رشد و ترقی منطبق است. استقرار این بدیل می تواند تلاشی را که از ۱۲۰ سال پیش در ایران آغاز گردید ولی بدلائل شرایط تاریخی، زمینه های مادی نامساعد، ذهنیت جامعه، سلطه ارزش ها و نیروهای اجتماعی کهنه، دخالت قدرت های خارجی و خطاها و غفلت های سیاسی ناموفق ماند به سرانجام مطلوب برساند. بنابراین تبلیغ و روشنگری پیرامون این بدیل، سازمان دادن گفتگو و مباحث لازم در باره آن، بررسی ویژگی ها و رابطه این بدیل با دموکراسی، دین، مسأله ملی و مسائل فرهنگی، محیط زیست، سیاست خارجی ... یکی از مؤلفه های اساسی استراتژی سیاسی است.

۴ - دخالت قدرت های خارجی

ایران از کشور ها نیست که استقلال و آزادی و ثروت آن طی سالیانی طولانی و در برهه هائی حساس از تاریخ، مورد تعرض و مداخله قدرت های خارجی قرار داشت و قربانی این تعرض و مداخله بود. یکی از عوامل اساسی عقب ماندگی کشور و سلطه استبداد در ایران همین نفوذ و مداخله است.

در دهه های اخیر، دخالت قدرت بزرگ در اشکال مختلف آن از مداخله نظامی تا آلترناتیو سازی در خاورمیانه و افریقا پیامدهای فاجعه آمیز بهمراه آورده است. هم اکنون تمامی منطقه در آتش این مداخلات و نتایج و پیامدهای آن می سوزد و هر روز قربانیان تازه ای می گیرد.

در گسست از دو میراث

منشور اتحاد چپ . شیدان وثیق

چپ

اتحاد چپ/ایران وارث نزدیک به دو سده جنبش جهانی کارگری و سوسیالیستی است. بخشی بزرگ از این تاریخ، آزمون اجتماعی است که بیش از هفتاد سال به نام سوسیالیسم و کمونیسم در بخشی از جهان، از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود در دهه ۱۹۸۰، جریان داشته و مهر و نشان خود را بر اندیشه و عمل چپ ایران نیز زده است. "سوسیالیسم"، در این تجربه، به طور عمده مترادف با سیستمی شد که در اتحاد شوروی حاکم گشت. در چارچوب آن، سوسیالیسم که در حقیقت مشارکت آزاد انسان ها در برابری و خودگردانی است، در عمل با سلطه و استبداد اقلیتی حاکم بر مردم، طبقه کارگر و زحمتکشان مترادف شد. به جای مالکیت اشتراکی، مالکیت و سرمایه داری دولتی برقرار شدند. به جای آزادی و دموکراسی، دولتی توتالیتر و بوروکراسی ای بی مانند بر جامعه حاکم گردید. به نام حکومت کارگری، دیکتاتوری فراگیر حزب-دولت و سلطه‌ی ایدئولوژیک و پلیسی آن بر کارگران و تمامی جامعه با شدیدترین شیوه‌ها به کار برده شد. از سوی دیگر، و این بار در کشورهای دموکراتیک غربی، بخشی دیگر از چپ سوسیالیستی راه سوسیال دموکراسی را در پیش می‌گیرد. این چپ، از ابتدای شکل‌گیری اش در نیمه‌ی دوم سده هیجده تا امروز، در همه جا نقش و رسالت مدیریت اجتماعی امور سیستم سرمایه داری را بر عهده گرفته است و پاسداری و ترمیم آن را بی پروا بر دوش می‌گیرد. این چپ امروزه آرمان‌های رهایی خواهانه و ضدسرمایه داری را به طور کامل کنار گذاشته است. اتحاد چپ/ایران در نقد و نفی این دو "سوسیالیسم" و در گسست از آن‌ها شکل گرفته است.

برای کدام سوسیالیسم؟

«سوسیالیسم»، آن گونه که اتحاد چپ/ایران می‌انگارد و برای تحقق آن مبارزه می‌کند، رهایی واقعی انسان از طریق امحای مناسبات سرمایه داری است. این امر اما، تنها از طریق مبارزه‌ی مستقیم خود مردم تحت ستم سرمایه، از طریق جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی آن‌ها میسر است. رهایی زحمتکشان، کار مستقیم و بلاواسطه خود زحمتکشان است. هیچ منجی یا منجیانی و هیچ گروه، سازمان و حزبی نمی‌تواند به جای آنان و به نام آنان یا به نمایندگی از آنان عمل کند و آن‌ها را "رها" سازد. جنبش برای سوسیالیسم به دیده‌ی ما، مجموعه‌ای است از اشکال گوناگون مبارزات جمعی و فعالیت‌های مشارکتی مردم، در آزادی، برابری و مشارکت با هم، برای تأمین خواست‌های مشترک خود، برای از میان بردن نابرابری‌ها و سلطه‌های گوناگون، به ویژه سه سلطه - ستم اصلی دوران ما یعنی سلطه-ستم سرمایه و مالکیت خصوصی؛ سلطه-ستم دولت چون حاکمیتی جدا از و حاکم بر مردم و سلطه-ستم ناشی از نابرابری‌ها در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی. جنبش سوسیالیستی، سرانجام، فرایندی است اجتماعی و مبارزاتی

نخستین و مهمترین درس این مداخلات برای ما، داشتن حساسیت و هشیاری و ایستادگی و مقاومت در برابر هر شکلی از این مداخله است. مخالفت با دخالت قدرت‌های خارجی در عین حال بازتاب باور ما به این امر مهم است که مردم عامل تغییر اند و سرنوشت ایران به دست مردم ایران تعیین می‌شود. بنابراین یکی دیگر از مؤلفه‌های اساسی استراتژی سیاسی را مخالفت با دخالت قدرت‌های خارجی - در هر شکل آن - تشکیل می‌دهد.

۵- سوسیالیسم و سرمایه داری

برای همهٔ مشارکت‌کنندگان در پروژه وحدت روشن است که تشکل مورد نظر ما در اندیشه استقرار سوسیالیسم در فدای سقوط جمهوری اسلامی نیست. چنین "سوسیالیسمی" چیزی جز تکرار تجربهٔ "سوسیالیسم موجود" آنهم بصورت کم‌دی نخواهد بود. سوسیالیسم حتی در چشم انداز کشورهای پیشرفته سرمایه داری امر آینده نامعلوم است. این واقعیت اما به معنای به فراموشی سپردن سوسیالیسم و آرمان‌های سوسیالیستی نیست. برای هر تشکلی که به سوسیالیسم به عنوان بدیل سرمایه داری باور دارد و برای تشکل مورد نظر ما که این که امر در "فراخوان" آن تصریح شده است، مبارزه در این راستا از مبارزه برای دموکراسی جدا نیست. مبارزه در راه آرمان‌ها و ارزش‌های سوسیالیستی هم در دوران تلاش برای استقرار دموکراسی وهم پس از دستیابی به این هدف، امریست که نباید نادیده گرفته شود. باور به سوسیالیسم و آرمان‌های سوسیالیستی مبانی هویت ماست، هویتی که ما را از سایر نیروهای خواستار دموکراسی متمایز می‌سازد. این هویت هم هم در مبارزه پی‌گیر برای استقرار دموکراسی و هم در عرصه آرمانی بازتاب می‌یابد. به تعبیری از مارکس، ما هم از منافع کوتاه مدت و هم از مصالح و منافع دراز مدت زحمتکشان دفاع می‌کنیم. ما در هر شرایطی، چه امروز و چه فردا (هم در شرایط حاکمیت استبداد و هم در نظام دموکراتیک) از حقوق و منافع زحمتکشان و تهیدستان در برابر تعرض سرمایه یا هر تعرض دیگری دفاع می‌کنیم. ما بر روی مشارکت روز افزون مردم در امور جامعه تأکید داریم و برای آن مبارزه می‌کنیم. ما بر جنبش‌های اجتماعی و مطالباتی و نقش آن بمثابة قدرت تأثیر گذار (در شرایط استبدادی یا دموکراتیک) تأکید داریم، به برانگیختن آن یاری می‌رسانیم و از آن دفاع می‌کنیم.

سوسیالیسم در معنایی نقد مستمر سرمایه داریست. در شرایط تعرض افسار گسیخته سرمایه داری جهانی در عرصه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی و ظلم و ستم و اجحاف گستردهٔ آن، وظیفهٔ چپ باورمند به سوسیالیسم نقدی و وقفهٔ این مناسبات و مبارزه با آنست. این نقد و مبارزه در مقیاس ملی و جهانی همواره جریان دارد و تعطیل ناپذیر است.

بنابراین، تأکید بر وظائف ناشی از هویت ما بعنوان باورمند به سوسیالیسم و آرمان‌های سوسیالیستی و اقدام و عمل در این راستا یکی دیگر از مؤلفه‌های استراتژی سیاسی ما را تشکیل می‌دهد.

برای استقرار آگاهانه ی آن چنان مناسباتی سیاسی و اجتماعی که در آن انسان های مشارکتی به طور بلاواسطه و مستقیم اداره ی امور خود را به دست گیرند، سوسیالیسم برای ما در یک کلام آنی است که "به جای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی اش، اجتماعی از افراد در مشارکت با هم عروج نماید که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان باشد" (۲).

سه سلطه تبیین کننده جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی در ایران نظامی است استبدادی و دینی. ماهیت آن را سه سلطه اصلی تبیین می کنند: سلطه دولت ضد دموکراتیک و متمرکز، سلطه دستگاه دین و روحانیت و سلطه مناسبات سرمایه داری در اقتصاد.

دستگاه دولت در ایران همواره در درازای تاریخ خصلتی تمرکزگرا، اقتدارگرا، استبدادی و فعال مایشا داشته است. جمهوری اسلامی آن را حفظ، تشدید و کامل می کند. دشمنی با حقوق بشر، ضدیت با آزادی و تنفر از دموکراسی سه اصل بنیادین جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند. اتکای دولت در ایران به رانت نفتی و نیروی انتظامی، این دو ستون اصلی اقتدار و استبداد، همواره شرایط اعمال سلطه ی کامل بر جامعه توسط دولت را فراهم کرده اند. دولت متمرکز در ایران، با آغاز استبداد پهلوی، دست به تبعیض و ستم بر ملیت ها و اقوام می زند. جمهوری اسلامی این خصلت ضد ملیتی دولت مقتدر تمرکزگرا در ایران را با خشن ترین شیوه ها ادامه می دهد. ملیت ها و اقوام مختلف ساکن ایران همواره از حق مسلم خود بر مشارکت دموکراتیک در امور خود توسط دولت مرکزی سلب شده اند.

سلطه دین و روحانیت در ایران در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در ولایت فقیه، در اقتدار روحانیت، نهادها و بنیادهای آن، در قوه ی قضاییه مجری احکام شریعت از جمله حدود و مقررات جزایی اسلام، در مجلس اسلامی قانون گذار طبق احکام دین، در رئیس جمهور پاسدار مذهب رسمی و مروج دین، در نیروهای انتظامی نگهبان نظام و اخلاقیات دین... تبلور پیدا می کند. رژیم ایران به تمام معنا تئوکراتیک است. با این ویژگی که دین سالاری جمهوری اسلامی از همان ابتدا تمام ابزارهای دموکراسی نمایندگی چون مجلس، ریاست جمهور، انتخابات، شوراها و حتا نام «جمهوری» را با جعل و تهی کردن آن ها از هر مضمون حقیقی شان برای حفظ خود در مشروعیت مردمی دادن به خود به کار می گیرد.

مناسبات سرمایه داری در جمهوری اسلامی پیوسته استمرار داشته و عمل کرده است. سرمایه داران، در مناسباتی تنگاتنگ با نهادهای دولتی و امنیتی و بنیادها، استثمار نیروی کار در پهنه ی تولید را اعمال می کنند. ویژگی مناسبات سرمایه داری در ایران، افزون بر خصلت مشترک هر سرمایه داری در استثمار نیروی کار و تصاحب مازاد حاصله از کار کارگر به نفع سرمایه و سودافزایی آن در اشکال مختلف، در این است که همواره در تباری با دولت، دشمن

سر سخت هر گونه سندیکالیسم یا تشکل مستقل کارگری، هر گونه دخالت گری مستقل کارگران بر امور مربوط به کار، قانون کار، تولید، کنترل تولید و اقتصاد است. سرکوب اعتصاب ها و اعتراض های کارگری، بازداشت و زندانی کردن کارگران، نماینده های منتخب آن ها و فعالان کارگری و خشن ترین برخورد با تشکل های خود جوش و مستقل کارگری... بیان گر سلطه ای است که سرمایه داران و دولت حامی آن ها به منظور حفظ منافع و سیستم خود بر کارگران اعمال می کنند.

تضادهای اجتماعی در جمهوری اسلامی

نظام جمهوری اسلامی طی حیات تا کنونی خود اختلاف ها و تضادهای اجتماعی در ایران را تشدید کرده و در پهنه ی جامعه گسترش داده است. تضاد طبقاتی - به طور ویژه تضاد میان کار و سرمایه یا تضاد بین کارگران و سرمایه داران در میدان تولید - یکی از تضاد های اساسی و بنیادین از میان تضادهای پر شمار اجتماعی به شمار می آید اما تنها تضاد اجتماعی تعیین کننده نیست. با استقرار جمهوری اسلامی در ایران، افزون بر استمرار و تشدید تضادهایی که در نظام سلطنتی پیشین عمل می کردند، چون تضاد مردم با دیکتاتوری، تضاد کارگران با صاحبان نیروی کار، تضاد ملیتی و قومیتی علیه ستم دولت مرکزی و غیره، تضادهایی جدید نیز سر برمی آورند. ویژگی اصلی این ها ریشه در خصلت دین سالاری نظام مستقر پس از انقلاب ضد سلطنتی بهمن ۱۳۵۷ دارد. از آن جمله اند: تضاد اقشار مدرن با دولت ضد دموکراتیک، زنان با سیستم دینی - فرهنگی حاکم مردسالار و زن ستیز، نیروهای خواهان جدایی دولت و دین با دین سالاری، ملیت های ایران با سلطه تبعیض آمیز دولت متمرکز. در راستای این تضادها می توان از سه جنبش اصلی در جامعه ی کنونی ایران نام برد.

جنبش زنان و جامعه مدنی

جنبش های زنان و جامعه مدنی متشکل از فعالان اجتماعی در میان زنان و اقشار مدرن جامعه چون دانشجویان، روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان، روزنامه نگاران، فرهنگیان... خواهان آزادی و دموکراسی اند. مخالف تبعیض به ویژه از نوع جنسیتی اند. اینان در برابر دولتی ضد دموکراتیک و مذهبی قرار می گیرند که با برابری زنان و مردان در زمینه های مختلف حقوقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ضدیتی بنیادین دارد. مساله مرکزی در این میدان مقاومت و مبارزه اجتماعی، مساله دموکراسی و جدایی دولت و دین است که حقوق بشر، آزادی های مدنی برابری زنان و مردان شرط وجودی آن هابند.

جنبش کارگری

جنبش کارگری در برابر سلطه ی سرمایه و مناسبات آن قرار دارد. جنبش کارگران ایران که بیش از سی در صد جمعیت شاغل کشور را تشکیل می دهند، با وجود سابقه ی تاریخی طولانی از اوایل سده بیستم، اما هم چنان به طور عمده در چهارچوب خواسته های اقتصادی و معیشتی باقی مانده است. اعتراض و مبارزه علیه بیکاری،

ثروت های مادی و معنوی. برابری تمام افراد جامعه در برابر قانون و برخورداری برابر آن ها از حقوق فردی و اجتماعی، مستقل از جنسیت، قومیت، ملیت، اصل و نسب، زبان و کیش و مسلک.

۵- آزادی های فردی، از جمله آزادی گزینش شیوه زندگی، آرایش، پوشش و رفت و آمد؛ آزادی های مدنی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی چون آزادی اندیشه، بیان و قلم؛ آزادی مذهب؛ آزادی نشر و مطبوعات؛ آزادی تشکیل سندیکاهای کارگری و اتحادیه های صنفی، انجمن ها، احزاب و سازمان های سیاسی. آزادی اعتصاب و تظاهرات.

۶- مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری و پیامدهای ضد اجتماعی، ضد انسانی و ضد محیط زیستی آن. مبارزه برای عدالت اجتماعی و گسترش آن. اتحاد چپ ایران وظیفه دارد هم راه با نقد مناسبات سرمایه داری و نشان دادن تناقضات درونی و ماهیت استثمار و ضد بشری این نظام، در محدوده روابط سرمایه داری نیز در راه بهبود شرایط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان، کاهش نابرابری های اجتماعی و فشار و ستم مبارزه کند و از دخالت روز افزون جنبش های کارگری و نهادهای سندکایی، صنفی و دموکراتیک در اشکال گوناگون پشتیبانی کند.

۷- لغو مجازات اعدام و ممنوعیت هرگونه شکنجه و مجازات مغایر با منزلت انسانی.

۸- جدایی دولت و دین به این معنا که در جمهوری آینده سه قوای اجرایی، قضایی و قانون گذاری مستقل و منفک از دین و شریعت و روحانیت عمل کرده و خودمختار اند؛ قانون اساسی و دیگر قوانین جاری در کشور به احکام دینی و شریعت ارجاع نمی دهند؛ دین رسمی وجود ندارد؛ همه شهروندان صرف نظر از اعتقادات دینی یا غیر دینی شان از حقوق برابر برخوردارند و همه عقاید در جامعه، چه دینی و چه غیر دینی، آزادند.

۹- عدم تمرکز قدرت در اداره ی کشور. خودمدیریت مردمان در محل ها و مناطق از طریق مجالس دموکراتیک خود. اتحاد چپ ایران خواهان جمهوری ای فدرال است که شکل و مضمون آن را ملیت های ایران در چندگانگی شان در رایزنی با هم به صورتی آزاد و دموکراتیک تعیین خواهند کرد.

۱۰- پاسداری از محیط زیست و منابع طبیعی و کاهش آلودگی ها به عنوان شرط و معیار بهزیستی و رشد پایدار. جایگزینی منابع انرژی و تولید حامل های انرژی پایدار به جای حامل های فسیلی.

۱۱- صلح و همزیستی مسالمت آمیز در خاورمیانه ای مبرا از سلاح های هسته ای.

برای جهانی دگر

اتحاد چپ ایران، به عنوان سازمانی سوسیالیستی، در سطح جهانی و در همبستگی و همراهی با جنبش های جهانی، برای شکل دهی به جهانی دگر مبارزه می کند جهان امروز ما به دنیایی پر تعارض و تضاد تبدیل شده است. با جهان استعماری سده ی نوزده و یا جهان دو ابرقدرتی سده ی بیستم در بسی جهات متفاوت است. از

قراردادهای موقت و اسارت بار، بی ثباتی و عدم امنیت شغلی، شرایط سخت کار و بی/کم حقوقی... مضمون اصلی و کلان جنبش های کارگری امروزی اند. با این وجود اما فعالان پیشرو کارگری برای خواسته هایی سیاسی، تلاش و مبارزه می کنند. چون حق ایجاد تشکل های آزاد و مستقل کارگری، حق اعتصاب و آزادی بیان، نشر، تجمع، راه پیمایی، تحصن و غیره.

جنبش ملیت ها

جنبش دموکراتیک ملیت ها در برابر سلطه ی دولت متمرکزی قرار دارد که به سرکوب خواسته های دموکراتیک ملیت های ساکن ایران می پردازد. این جنبش خواهان حقوق برابر این ملیت ها اعم از فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و هم چنین اقوام و اقلیت های زبانی و فرهنگی در همه ی عرصه های ملی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. فعالان این جنبش برای عدم تمرکز قدرت در اداره ی کشور مبارزه می کنند.

اتحاد چپ ایران برای چه مبارزه می کند؟

اتحاد چپ ایران به آزادی، جمهوری، دموکراسی، عدالت اجتماعی، جدای دولت و دین، برابری و سوسیالیسم اعتقاد دارد و برای تحقق آن ها در ایران مبارزه می کند. آزادی با عدالت اجتماعی و سوسیالیسم با دموکراسی پیوندی ژرف و ناگسستی دارند. دفاع از حقوق بشر و مبارزه با هر گونه ستم و تبعیض از جمله ملی، طبقاتی، جنسیتی، نژادی، مذهبی و عقیدتی معنای وجودی و تکلیفی همیشگی اتحاد چپ ایران را تشکیل می دهند.

اتحاد چپ ایران، هم راه و هم سو با جنبش های اجتماعی، در شرایط کنونی کشور ما و جهان، برای تحقق اهداف زیر تلاش و مبارزه می کند:

۱- سرنگونی جمهوری اسلامی و برآمدن یک جمهوری آزاد، دموکراتیک، مستقل و مبتنی بر جدایی دولت و دین در ایران.

۲- برقراری دموکراسی در ایران که امروزه در شکل دموکراسی نمایندگی از طریق انتخابات آزاد و همگانی با رأی مخفی، برابر و مستقیم شهروندان؛ مجلس؛ حکومت قانون و تفکیک و استقلال قوای اجرایی، مقننه، قضایی و مطبوعات (رسانه های جمعی و مجازی) تبیین می شود. اتحاد چپ ایران اما، در ضمن دفاع از دموکراسی نمایندگی و مبارزه برای تحقق آن در ایران، در عین حال نیز برای گسترش و تعمیق حکومت مردم بر مردم یا دموکراسی مشارکتی مبارزه می کند؛ از طریق تصاحب اداره ی امور مشترک خود توسط مردم؛ مشارکت مستقیم آن ها در تصمیم گیری ها از کوچک تا کلان و مداخله گری بلاواسطه مردم در همه ی امور جامعه و در شکل های مختلف در آزادی، برابری، خودگردانی و خودمدیریتی.

۳- برابری زنان و مردان و حقوق برابر آنان در همه عرصه های زندگی اجتماعی به ویژه در نهادهای سیاسی، اجرائی و قانون گذاری.

۴- برابری ملیت های مختلف ایران در بهره وری از امکانات و

و ائتلاف و... رفع تبعیضات گوناگون (جنسیتی، ملیتی، دگرباوری، دگرباشی...) در چارچوب چنین نظامی امکان‌ناپذیر است.

گسترش روابط دموکراتیک و حقوق و آزادی‌های مربوطه، قبل از هر چیز منوط به استقرار دموکراسی در چارچوب یک جمهوری دموکراتیک بر پایه جدائی دولت و دین و با تکیه بر مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد. از آنجا که کانون استراتژی ماراتوسعه و تعمیق دموکراسی و عدالت اجتماعی تشکیل می‌دهد، بدون وجود مناسبات دموکراتیک و تضمین و تأمین حقوق مربوطه، گشایش فرایند دموکراتیزه کردن جامعه در پهنه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به منظور نیل به دموکراسی واقعی به معنای حضور مستقیم و توانمند مردم در عرصه‌های حیات اجتماعی و تحقق روابط آزادانه سوسیالیستی میسر نخواهد شد. دموکراسی بدون سوسیالیسم واژه‌ای عاری از محتواست همچنان که سوسیالیسم بدون دموکراسی مفهومی تهی از معناست.

امروز بیش از هر زمان نقش آفرینی دگرگون ساز و مداخله‌گری موثر در مبارزه برای تغییر وضعیت حاکم در کشور، بطور مستقیم به پایان بخشیدن پراکندگی موجود در میان طیف مخالفین رژیم بستگی دارد. همیاری، همگامی و همکاری با جنبش‌های سیاسی - اجتماعی، ضروری‌ترین راهکار در راستای پاسخ به این نیاز مبرم در مرحله کنونی است. بنابراین تکیه گاه استراتژی سیاسی ما رادراین برهه زمانی جنبش‌های اجتماعی اقشار و طبقات مردم، نهادهای جامعه مدنی و افزون بر این نیروها و تشکلات متنوع سیاسی جامعه تشکیل می‌دهند. از این رو چپ دموکرات سوسیالیستی بدون تشکل هدفمند و متکی به اهداف روشن بر پایه برنامه سیاسی مشخص نمیتواند در جهت گیری مبارزات جاری و آتی به قصد تحولات بنیادین جامعه به سوی تحقق زندگی بهتر و جهانی دیگر سهم برجسته ای داشته باشد.

تلاش در جهت ایجاد پیوند در میان جنبشها و مبارزات گوناگون و تقویت و پشتیبانی به عنوان بخش مهم استراتژی سیاسی مالاومه پیروزی در راه برچیدن نظام جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی در ایران است. سامان دهی به همکاری‌های گسترده در بین طیف‌های جمهوری خواه دموکرات، به ویژه نیروهای چپ در درون و برون مرزهای ایران از الویت‌های سیاسی ما به شمار می‌آید. کلیه ائتلافها، اتحاد عمل‌ها و همکاری‌های چپ دموکرات سوسیالیستی در کوتاه و درازمدت میتوانند همواره با توجه به منافع اکثریت مردم زحمتکش و ستمدیده ایران و برپایه دوستی، احترام متقابل و حفظ استقلال نیروها، سازمان‌ها و احزاب نقش تعیین کننده‌ای را در جهت نیل به اهداف دموکراتیک مردم ایران ایفا کند.

شرق آسیا تا جنوب قاره آمریکا، کشورهایی چون چین، هند و برزیل به جرگه‌ی قدرت‌های بزرگ وارد شده‌اند. قدرت‌های بزرگ سنتی چون ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی، گرچه از جهت اقتصادی، سیاسی و نظامی همواره بر جهان اعمال نفوذ و قدرت می‌کنند، اما سیادت تاریخی پیشین‌شان به چالش کشیده شده است. از سوی دیگر، کشورهای متوسط و کوچک بیش از پیش در راستای منافع و اقتدار خود در منطقه و جهان ایفای نقش و قدرت می‌کنند. از این رو ما امروز با پدیدار نوین جهانی چند قطبی رو به رو هستیم. امروزه، جهانی شدن به‌ویژه در گستره اقتصادی تبدیل به واقعیتی انکارناپذیر شده است. این جهانی شدن اما، خصالتی به شدت سرمایه دارانه و در نتیجه ناعادلانه برای بشریت دارد زیرا که به رهبری قدرت‌های بزرگ مالی و اقتصادی جهان در جهت اقتدار و منافع اقلیتی کوچک، بدون مشارکت و مداخله‌ی دموکراتیک اکثریت عظیم مردمان جهان انجام می‌پذیرد. ما نمی‌توانیم سیستم جهانی کنونی را بپذیریم که در آن ۱۰٪ جمعیت دنیا ۸۶٪ منابع را در اختیار دارند و ۱٪ جمعیت جهان هم چنان ۴۶٪ همین منابع را در تصاحب خود گرفته‌اند. امروزه جنبش‌های اجتماعی برای جهانی شدن از نوع دیگر با خصالتی انسانی و غیر سرمایه دارانه در گستره گیتی در حال شکل گیری‌اند. این جنبش‌ها برای تغییر مناسبات حاکم کنونی بر جهان، برای عدالت اجتماعی، برابری و بهزیستی مردمان جهان، برای مشارکت شهروندان جهان در تعیین سرنوشت خود بدون سلطه‌ی قدرت‌های بزرگ مالی و دولتی و سرانجام برای پاسداری از محیط زیستی که در حال نابودی است تلاش و پیکار می‌کنند. اتحاد چپ / ایران در هم راهی و هم کوشی با این جنبش‌ها برای جهانی دگر مبارزه می‌کند.

- (۱) سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران.
(۲) مانیفست کمونیست (کارل مارکس - فردریک انگلس)

طرح استراتژی ... خسرو امیری

انتخابات آزاد تحت شرایط بهره‌مندی از

حقوق شهروندی برابر و تأمین حقوق بشر یکی از ابزارهای درخور در جهت جایگزینی حاکمیت خودکامه دین سالار به قصد برقراری جمهوری دموکراتیک مبتنی بر جدائی دولت و دین در ایران است. با این وجود نافرمانی و قیام همگانی حق مسلم و انکارناپذیر مردم برابر زور و سرکوب حاکمان می‌باشد.

جمهوری اسلامی که بر اساس تبعیض‌های متعدد بنیادین استوار شده، نظامی تمامیت خواه و دموکراسی ستیز است. بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌های دموکراتیک منطبق با حقوق شهروندی و بشروهمچنین تأمین و تضمین آزادی‌های فردی و اجتماعی از جمله آزادی بیان، مطبوعات، دسترسی آزادانه به اطلاعات، آزادی تشکل

نقش سوسیالیستها در.. احسان دهکردی
کانونهای بروز و متحقق کننده خواسته‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه نهادینه شده‌اند و راه

های پیشبرد و تحقق خواسته ها توانسته اند در ابعاد متنوعی راه های خود را جستجو کنند. نگاه منطقی به دگرگونیهای اجتماعی راه را بر رفتارهای تنش زای غیر منطقی و بی هدف بسته است.

اما تجربه کشور ما به گونه ای دیگر بوده است، ما نمی توانیم بدون یک پشتوانه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همراه با یک مجموعه تجربه مبارزات سیاسی و اجتماعی در غرب مطالباتی را مطرح کنیم یا برنامه های سیاسی را برای کشورمان طراحی کنیم که اصولن با جامعه ما هیچ گونه هم خوانی ندارند.

دستاورد مناسبات نیم بند سرمایه داری ایرانی دموکراسی مدل غربی نبوده برعکس همیشه دیکتاتوری بوده است.

قدرت سیاسی اقتصادی دولت در کشور ما با توجه به سلطه بر منابع زیر زمینی نفت و گاز و کارخانه های تولیدی بزرگ همیشه نقش مافیائی، رانت خوار، ضد مردمی و ضد کارگری گرفته است. در کشور ما نه تنها طبقه سرمایه دار نبوده بلکه طبقه کارگر هم رشد نکرده است. دیکتاتوری حاکم همیشه جنبشهای آزادیخواه را سرکوب و آزادیهای اجتماعی را سد کرده است.

بنابر این اگر چه ما در ظاهر مجلس و دولت انتخابی در کشورمان داشتیم و داریم ولی همیشه چه پادشاه و چه ولی فقیه به وسیله قانون و اهرم های غیر قانونی سد راه روند دخالت گری مردم و متعادل کردن فضای سیاسی و تحقق دموکراسی در جامعه شده اند. با توجه به این وضعیت جامعه ما در اولین گام خود احتیاج مبرم به استقرار دموکراسی دارد. استقرار و دوام این دموکراسی رابطه مستقیم به حل وضعیت سلطه دولتی بر منابع نفت و گاز و بطور کلی منابع تولید ثروت و سرمایه است. در واقع ما هم منابع ثروت زیرزمینی مان، هم صنایع بزرگ و مهم اقتصادی مان در دست دولت است.

حال یک سازمان یا حزب سوسیالیستی طالب قدرت در ایران چه برنامه ای برای این وضعیت می تواند داشته باشد. از یک طرف یک جامعه دیکتاتور زده و غیر دموکراتیک، از طرف دیگر یک وضعیت اقتصادی نامتعادلی که نه سرمایه داری است نه با کلیشه های جوامع سرمایه داری غربی قابل سنجش است. آلترناتیو های موجود در پیش روی اپوزیسیون در برخورد به این وضعیت سه نظر می تواند وجود داشته باشد

- ۱- تصاحب قدرت توسط سوسیالیست ها و استقرار سوسیالیسم
- ۲- تصاحب قدرت توسط سوسیالیست ها و پذیرش نقش سوسیال دموکرات های اروپایی یعنی تعدیل در سیاستهای موجود نظام سرمایه داری و مدیریت آن.
- ۳- ماندن در اپوزیسیون، تعمیق بخشیدن به دموکراسی و آزادیهای اجتماعی، گسترش نقش و دخالت گری مردم در سیاست و به نوعی گسترش سوسیالیسم از پائین در عرصه اجتماعی در مورد بند اول در جمع سه جریان چپ و منفردین با توجه به اشتراکات اولیه این جمع، قابل طرح و بحث نیست.

اما بحث اصلی در دو بند بعدی است.

سوسیالیست ها، قدرت دولتی و مدیریت مناسبات سرمایه داری مارکس در فعالیتهای مبارزاتی خود همیشه تحقق سوسیالیسم را هدف مبارزاتی خود قرار می داد. بر همین اساس معتقد بود یا در یک کشور شرایط شکل گیری سوسیالیسم هست، بنابراین باید برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه کرد، یا نیست بنابراین باید در اپوزیسیون ماند. نزد مارکس در هیچ نوشته ای رهبری پرولتاریا در یک جمهوری دموکراتیک و یا اینکه سوسیالیست ها تحت هر شرایطی برای قدرت دولتی تلاش کنند را به عنوان فعالیت کمونیستی تئوریزه نکرده است.

مارکس در دو دیدگاه بسیار اساسی با لنین فرق داشت، مارکس باور داشت :

- ۱ - انقلاب سوسیالیستی تنها آلترناتیو مناسبات سرمایه داری است که طبقه کارگر باید رهبریت آنرا به عهده داشته باشد.
- ۲ - پابندی و باور به تشکیلات کارگری به عنوان تنها نمایندگان واقعی طبقه کارگر و تنها نیرویی که شکل دهنده سوسیالیسم آینده است.

بنابراین من در اندیشه های سیاسی مارکس انقلاب دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر یا اینکه احزاب سوسیالیستی مدیریت جامعه سرمایه داری را به دست گیرند و پیش برند را نخوانده ام. مارکس در نقد برنامه گوتا بشدت با ارزشهای سوسیال دموکراتهای لاسالی و آیزناخی که قرار بود متحد شوند مخالفت می کند. او در نقد برنامه گوتا نوشته است :

"خواست سیاسی برنامه گوتا چیزی بیش از ادعاهای دموکراتیکی که همه با آن آشنا هستند ندارد: رأی عمومی، قانون گذاری مستقیم، حقوق مردم، ملیشای مردمی و غیره. آنها صرفا پژواک حزب بورژوائی مردم و مجمع صلح و آزادی هستند و همگی خواست هائی هستند که تا آنجا که به صورت تخیلی بیان نشده باشند هم اکنون تحقق یافته اند. صرفا دولتی که این خواست ها بدان تعلق دارند در درون مرزهای آلمان نیست، بلکه در سوئیس و در ایالات متحده و غیره است. این نوع «دولت آینده»، در واقع دولت معاصر است هرچند که در «چارچوب» امپراتوری آلمان نیست." (مارکس در نقد برنامه گوتا)

بنابراین با توجه به نظر مارکس انقلابی که کمونیستها تلاش برای برپائی آن را دارند، انقلابی است سوسیالیستی که در جهت لغو مالکیت خصوصی گام بردارد.

بر این اساس برخلاف بسیار نظریه هایی که بعد از مارکس آمدند و برقراری "جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر" را برنامه سیاسی خود اعلام کردند یا تسخیر قدرت دولتی را هدف فعالیت جریانهای "پیشرو طبقه کارگر" (سازمانهای سیاسی) نوشتند و پرچم مبارزه خود قرار دادند، پیرو اندیشه او نبودند. نزد مارکس فعالیت کمونیستی فعالیت دموکراتیک نیست، بلکه فعالیت سوسیالیستی در جهت منافع بلاواسطه کارگران است.

به روشنی نشان می دهد که ابزارهای کار، زمین را نیز دربر می گیرد.

این تصحیح [توسط نویسندگان برنامه گو تا] از آن رو صورت گرفته که لا سال، به دلایلی که امروز بر همه روشن است، تنها به طبقه سرمایه دار حمله می کرد و نه به زمین داران. در انگلستان، سرمایه دار معمولاً حتی مالک زمینی که کارخانه اش در آن قرار دارد نیست."

قضاوت من امروز نه در همراهی با نظر مارکس است و نه با سو سیال دموکرات ها، پایه فکری نقد مارکس از موضع کمونیستی است، در همین نقد برنامه گوتا که در سال ۱۸۷۵ نوشته شده است نگاه برانداز او به نظام سرمایه داری و نقد انقلابی او به برنامه سوسیال دموکراتها و شرایط آن زمان به وضوح دنبال می شود. انقلابی گری مارکس بیانی از شرایط بحرانی آن دوران بود، اما برعکس نظر او سو سیال دموکرات ها بودند که در کنار قدرت مداران و اداره کننده گان مناسبات سرمایه داری در تلاش مشارکت در قدرت دولتی بودند.

تصاحب قدرت دولتی به نام سوسیالیستها بدون اینکه شعارهای بلاواسطه سوسیالیستی مد نظر باشد به معنی گسترش قدرت سیاسی مناسبات سرمایه داری با پوششی سوسیالیستی است.

در این شرایط ماهیت مناسبات موجود با تصاحب قدرت دولتی توسط سوسیالیستها تغییر نمی کند و سوسیالیستها باید با اصلاحاتی سطحی، این جوامع را مدیریت کنند. در این اندیشه تغییرات سیاسی فقط از کانال دولت پیش می رود.

همه ما معتقدیم که دولت های مدرن سرمایه داری از یک طرف در مبارزه با مناسبات فئودالی و از طرف دیگر در مبارزات اجتماعی صد سال گذشته کارگران و زحمتکشان شکل گرفته اند. یعنی شکل گیری مجلس، قوای سه گانه و وزارتخانه هادرمقابل با مناسبات قدرت مرکزی اشرافیت فئودالی و هم برای ممانعت از شکل گیری دوباره قدرت استبدادی پادشاهان شکل گرفتند. قدرت سیاسی مناسبات سرمایه داری با تحکیم مناسبات اقتصادی و قدرت مالی روابط فئودالی را کنارزد و جانشین آن شد. اما جامعه ایرانی چنین روندهای سیاسی اجتماعی را نداشته است. نقش دولت در این نظامها بر دوام و پایداری مناسبات و مبارزه با بحرانها همیشه طبقه سرمایه دار را یاری داده، و برنامه های سیاسی - اقتصادی خود را در راستای گسترش و تحکیم مناسبات سرمایه داری متحقق کرده است.

هر چند با جهانی شدن سرمایه نقش دولتهای ملی کم رنگ می شود ولی به هر حال هنوز سیاستهای ملی نقش خود را از دست نداده اند. در این جوامع رقابت سیاسی از طریق قدرت نهادهای اجتماعی تأمین می شود، در رقابت با نهادهای سیاسی پشتیبان دولت، رقابت در تسخیر قدرت سیاسی در عرصه اجتماعی نیز افزایش می یابد. مسئله قدرت دولتی و قدرت سیاسی دو مقوله مهم در عرصه بررسیها و تحقیقات جامعه شناسی است.

تلاش مارکس در تمامی نوشته هایش از راینیشه سایتونگ تا کتابهای متعددش در این دوران از موضعی کمونیستی است. همانطور که نوشته بود زمینه های اقتصادی و اجتماعی انقلاب سوسیالیستی در فرانسه ۱۸۴۸ وجود نداشت.

او همیشه خود را یک منتقد انقلابی معرفی می کرد تا مفسر شرایط زمانه! بر همین اساس هم گفته بود فیلسوفان تا کنون جهان را تفسیر کرده اند در صورتی که بحث بر سر تغییر آن است.

تغییر در اندیشه فلسفی مارکس در راستای تعریف او از پراتیک اجتماعی، آگاهی طبقاتی و نظریه انقلابی معنی می یابد. او فعالیت کمونیستی را تغییر در شرایط زمانه یعنی مناسبات سرمایه داری تعریف می کرد.

لاسال، لیکنخت، بیل و پرودون در چارچوبه فکری او نبودند. آنها نه تنها معتقد به انقلاب آنها از نوع سوسیالیستی آن در آن شرایط نبودند بلکه حتی فردی چون پرودون از آنارشیستها بود و به تشکیلات حزبی هم معتقد نبود.

در شرایطی که انقلاب سوسیالیستی در دستور کار جنبش کارگری نبود، سو سیال دموکرات ها تلاش برای مشارکت در دولت سرمایه داری و مدیریت جامعه را مبنای فعالیت خود قرار دادند و در برنامه سیاسی خود گنجاندهند.

گرایش ملی سو سیال دموکرات های اروپایی در دفاع از مناسبات سرمایه داری و دولتهای ملی را بخصوص در جنگ جهانی اول و دوم تجربه کرده ایم.

این اندیشه که دولت سنبل اراده ملی یا بیان سیاسی جامعه مدنی است از اندیشه های هگل نیز بوده است و بخصوص در دوران بیسمارک با شکل گیری کشور آلمان به یک ناسیونالیسم سرکش تبدیل شد. حمله به فرانسه و سرکوب کمون پاریس نیز در همین راستا قابل توضیح است.

مارکس در نقد برنامه گو تا این اندیشه سو سیال دموکرات ها را به نقد می کشد، اندیشه ای که از در سازش با مناسبات موجود برمی آید نه در نفی آن، آنها "انکار شرایط موجود نبودند" یعنی در تلاش تدوین برنامه ای برای عبور از مناسبات سرمایه داری نبودند، بلکه براین اندیشه بودند که در مناسبات سرمایه داری، فعالیت سیاسی خود را در چارچوبه قانون حاکم پیش برند. مارکس یک کمونیست بود و کمونیست را در نفی و مبارزه با مناسبات سرمایه داری تعریف می کرد، نه در توجیه آن و نه در مشارکت در اداره مناسبات سرمایه داری!

مارکس معتقد است که لاسال در ضدیت با سرمایه دارها به نوعی به زمینداران نزدیک می شود:

"در جامعه کنونی ابزارهای کار در انحصار زمین داران (انحصار مالکیت زمین حتی پایی انحصار سرمایه است) و سرمایه داران است. در عبارت مورد بحث در اساننامه انترناسیونال ذکر می شود که این یا آن طبقه نیست. در آنجا از «انحصار وسایل کار یعنی سرچشمه های زندگی» سخن گفته می شود. افزودن «سرچشمه های زندگی»

مناسبات خدشه ایجاد کند یا به نوعی سیاستهای اصلاحی خود را به پیش ببرد.

به نظر من امروزه برای همه روشن شده است که سیاست احزاب سوسیال دموکرات و دیگر احزاب غیر سوسیالیست کشورهای غربی به گونه ای با گرایشهای سیاسی درون این مناسبات پیوند خورده و سیاستی در مخالفت با پایه های این سیستم نیست. تجربه کشورهای اروپائی نشان داده که نقش سوسیالیستها در دولتی که خواهان براندازی مناسبات سرمایه داری نیست، یاری دهنده این مناسبات و تلاشی است در جهت تحکیم این نظام ها. سوسیالیستها در قدرت دولتی یا باید ماهیت سیاسی خود را متحقق کنند یعنی سوسیالیزم را برپا کنند، یا سوسیالیزم را در خدمت مناسبات سرمایه داری قربانی کنند، سوسیالیست در قدرت دولتی بدون عمل سوسیالیستی بدون برنامه سوسیالیستی تحکیم بخش مناسبات موجود و منحرف کننده مبارزات زحمتکشان و نیروهای چپ سوسیالیستی است.

سوسیالیستها به عنوان اپوزیسیون مناسبات موجود ماندن در اپوزیسیون، تعمیق بخشیدن به دموکراسی و آزادیهای اجتماعی، گسترش نقش و دخالت گری مردم در سیاست و به نوعی گسترش سوسیالیسم از پائین در عرصه اجتماعی.

نیروی سیاسی که نقشه ای برای تسخیر قدرت دولتی ندارد اتفاقن برای گسترش قدرت سیاسی از درون جامعه تلاش می کند، اما به جای تسخیر قدرت در دولت بر دخالت گری هر چه گسترده تر مردم و توانمندی جامعه در اداره امور خود تأکید دارد. بر این پایه بدنبال بالا رفتن قدرت سیاسی اقشار جامعه در مداخله گری هر چه گسترده تر در مسائل خودشان است. همان طور که می دانید در این زمینه هانا آرنت نیز با برشمردن قدرت جامعه مدنی و حقوق شهروندی بر فشار از بستر جامعه نیز تأکید دارد.

مشکل نیروهای چپ بعد از مارکس انحراف در این دیدگاه بود که آنها در پیشبرد تغییرات اجتماعی تسخیر دولت را هدف برنامه های سیاسی خود قرار می دادند و سیاست را با تلاش برای تسخیر قدرت سیاسی با هم پیوند می زدند.

همانطور که می دانید این سیاست بخصوص بعد از مرگ مارکس و گسترش نفوذ سیاسی - نظری کائوتسکی و بعد لنین به هدف فعالیت اکثر نیروهای چپ سوسیالیست تبدیل شد. بدنبال همین نظر بود که تشکیل حزب سیاسی طبقه کارگر هم به عنوان ابزار رسیدن به این هدف یعنی تسخیر قدرت دولتی اهمیت یافت.

برای درک انحراف تاکنونی کسانی که بر سوسیالیزم پافشاری می کردند، و تحقق آن را بعد از شکل گیری اندیشه های مارکس در هر شرایطی قابل تحقق میدانستند، شناخت پایه های انحراف، اثبات می کند که چشم اندازهای تغییرات اجتماعی بسوی راهگشایی مشکلات در روند خود جامعه در لحظه لحظه های حوادثش شکل

اگر قدرت دولتی متناسب و هماهنگ با قدرت سیاسی درون یک جامعه باشد، مطمئن دموکراسی بر آن جامعه حکم فرماست. قدرت سیاسی برآیند همه نیروهای درون یک جامعه است، اگر نیروی دولتی به هر شکلی مشروعیت خود را از این نیرو نگیرد، پایه های قدرت سیاسی خود را از دست می دهد و دیکتاتوری شکل می گیرد.

در واقع این پدیده سیاسی زاده دوران مدرن و جوامع پیشرفته امروزی است، یعنی جامعه ای که به رأی و نظر مردم و دموکراسی معتقد است.

در شرایط سیاسی کشور ما عملی شدن این شعار بس پیچیده تر و نامناسب است.

رابطه قدرت دولتی و قدرت اقتصادی یکی از مسائل ویژه جامعه ایرانی در صد سال گذشته بوده است.

معمولن قدرت اقتصادی در کشور ما بخصوص بعد از کشف نفت در دست دولت است. دولت هم صاحب قدرت اقتصادی است هم با در دست داشتن نهادهای دولتی قدرت رقابت و مشارکت برابر در امور اقتصادی را از بین می برد.

در همین راستا دولت خصوصیتی را به خود می گیرد که هیچگونه نزدیکی کارکردی با دولتهای سرمایه داری غربی ندارد. در حقیقت دولت در ایران هم صاحب قدرت اقتصادی است که با داشتن تمامی اهرمهای دولتی و حکومتی هر گونه رقابت اقتصادی را از سر راه خود برمی دارد، هم آزادیهای سیاسی جامعه را از طریق سلب حقوق شهروندی و اجتماعی، برای برملا نشدن کارکردهای ناعادلانه دولت و حقایق پشت پرده سلب می کند.

امروزه همه می دانند که فعالیت سیاسی در جهت تغییر مناسبات اجتماعی با چه پیش زمینه های فکری و اهداف سیاسی متفاوتی می تواند تلاش شود. اینکه کدام یک از این فعالیتها فاعل عمل را به هدفش نزدیک می کند، همه به زمینه های مادی و معنوی تحقق هدف بستگی دارد. یک چیز مسلم است که انسان و هوشمندی انسانی هر روز بیشتر از پیش بر سختی ها و شرایط سخت پیشی می گیرد، اما مسیر مشخصی از امروز قابل تصور نیست.

ولی یک چیز مسلم است راه های تجربه شده گذشته را نباید دوباره تجربه کرد، راهکارهای سیاسی که بصورتی مشخص تجربه شده اند بخصوص ما و جامعه ما را برای بار دیگر به قهقرا می کشانند و سرنوشت چپهای سوسیالیست را همچون بسیاری از نخله های فکری دیگر به بدنامی می کشانند، چرا به نام سوسیالیزم؟!

سوسیالیزم یک ضرورت انسانی - اجتماعی است به همین دلیل زمانی شکل می گیرد که زمینه تحقق آن باشد، در غیر این صورت ضرورتی ندارد که به نام سوسیالیزم به دنبال تسخیر قدرت دولتی باشیم و مناسبات سرمایه داری را یاری رسانیم.

حال تصور اینکه یک حزب یا تشکیلات سوسیالیستی که در تلاش تحقق شعارهای سوسیالیستی خود نیست چه گونه می تواند در این

دیگر از اپوزیسیون به کار می برد در چیست؟ آیا از نظر شما «سکولاریسم» و «لایسیته» یکسان اند؟ در این صورت چرا واژه لایسیته یا لائیک را به کار نمی برید و می گوید سکولاریسم یا سکولار؟ در صورت دیگر چه تفاوت هایی این ها از نظر شما با هم دارند؟

۹- فرمول «لایسیته» یا «لائیک»، اگر آن را به کار می برید، به چه معناست؟ همان جدایی دولت و دین است یا فرا تر از آن می رود؟ دین زدایی از جامعه است یا برداشتن قیومیت دین از جامعه؟ محدود به پهنه سیاسی می شود یا عرصه های مختلف اجتماعی را در بر می گیرد؟ تفاوت این فرمول با سکولاریسم و سکولار که بخشی دیگر از اپوزیسیون به کار می برد در چیست؟ آیا از نظر شما «لایسیته» و «سکولاریسم» یکسان اند؟ در این صورت چرا واژه سکولاریسم یا سکولار را به کار نمی برید و می گوید لایسیته یا لائیک؟ در صورت دیگر چه تفاوت هایی این ها از نظر شما با هم دارند؟

۱۰- فرمول «عرفی» یا «عرفیت»، اگر آن را به کار می برید، به چه معناست؟ آیا «عرفی» به معنای غیر دینی است؟ آیا غیر شرعی به معنای غیر دینی است؟ آیا «عرفی» همان جدایی دولت و دین است؟ دین زدایی از جامعه است یا برداشتن قیومیت دین از جامعه؟ محدود به پهنه سیاسی می شود یا عرصه های مختلف اجتماعی را در بر می گیرد؟ تفاوت این فرمول «عرفی» با سکولاریسم و لایسیته که بخش هایی از اپوزیسیون به کار می برند در چیست؟ آیا از نظر شما «عرفی» با «لایسیته» و «سکولاریسم» یکسان است؟ در این صورت چرا واژه سکولاریسم یا لایسیته را به کار نمی برید و می گوید عرفی؟ در صورت دیگر چه تفاوت هایی «عرفی» با دو اصطلاح دیگر (لاتین و یونانی) از نظر شما با هم دارند؟

۱۱- آیا فرمول «جدایی...» در هر شکل آن یکی از چند شعار اصلی و مرکزی ما در سطح آزادی، جمهوری، دموکراسی و عدالت اجتماعی است؟ اگر نه در چه مقام و رتبه ای قرار می گیرد؟ آیا این شعار از هم اکنون در مبارزات جاری مان باید تبلیغ و ترویج شود؟ اگر نه چه گونه باید طرح شود؟

۱۲- فرمول «جدایی...» در هر شکل آن چه پیامدی در همکاری تشکل ما با سایر نیروهای سیاسی دارد؟ آیا پذیرش اصل «جدایی...» یکی از شرط های sine qua non همکاری ما با سایر نیروها (به ویژه ملی- مذهبی) است؟ اگر آری، با تمام معنا و مضمون آن است؟ اگر با تمام معنا و مضمون مورد نظر ما نیست، با پذیرش کدام معنا و مضمون است؟

XX

می گیرد، نه در منافع شخصی ما و آرمانها! اینکه تصور شود راهکارهای تحقق سوسیالیسم شناخته شده است و راه های گذار آن مشخص هستند توهمی بیش نیست، همانطور که مسیر تکامل اجتماعی مشخص نیست، مسیرهای تحقق سوسیالیسم نیز نمی توانند منطبق با شرایط از قبل تدوین شده باشند.

پرسشهای زیادی در این دوران برای سوسیالیستها مطرح است، طبیعی است تا زمانی که از مسیرهای انحرافی گذشته فاصله نگیریم و کلیشه های گذشته را دوباره بکارگیریم ره به جایی نخواهیم برد. سوسیالیسم مناسباتی است در راه تحقق انسانیت به عنوان هدفی اجتماعی که تحقق منافع فردی را در تحقق منافع عموم انسانها دنبال می کند.

گرایش به انسانی کردن روابط اجتماعی از جمله برنامه های ماست که این ممکن نمی شود مگر با محور مالکیت خصوصی برابر تولید به عنوان اولین گام در این راه.

با توجه به اینکه در این شرایط تحقق شعار لغو مالکیت خصوصی امکان پذیر نیست، بنابر این فعالیت سیاسی چپ سوسیالیست فعالیتی دموکراتیک و در چارچوبه تشکل های دموکراتیک پیش می رود. در این راستا فقط تحت نام یک تشکل دموکراتیک می تواند مسئله دخالتگری در نهادهای قدرت مردمی یا مشارکت در دولت آینده مطرح باشد. اما فعالیت امروز چپ های سوسیالیست فقط با پرچم سوسیالیسم و خارج از دولت و در جهت گسترش دموکراسی و آزادیهای اجتماعی در بستر جامعه معنا دارد.

۷- فرمول «جدایی...»

پرسش هائی پیرامون.. شیدان وثیق

در هر شکل آن چه پیامدی در آزادی ها و برابری در برابر قانون دارد؟ آیا دولت آزادی ادیان، مذاهب، آیین ها، کیش ها و به طور کلی آزادی وجدان را تضمین می کند؟ آیا دولت در امور دین، مذاهب و مساجد (و کلیسای ادیان غیر اسلامی) دخالت می کند؟ آیا دولت از بودجه عمومی سهمی برای ادیان اختصاص می دهد؟ آیا همه ی شهروندان قطع نظر از اعتقادات دینی یا غیر دینی شان از حقوق برابر در برابر قانون برخوردار می باشند و همه ی آرا و عقاید در جامعه، چه دینی، غیر دینی، مخالف دین، آتئیست، آگنوستیک آزاد هستند؟ آیا جرایمی به نام «هانت به دین» (Blaspheme - Blasphemie) و از این سنخ در قوانین جزایی ایران وجود خواهند داشت؟

۸- فرمول «سکولاریسم» یا «سکولار»، اگر آن را به کار می برید، به چه معناست؟ همان جدایی دولت و دین است یا فرا تر از آن می رود؟ دین زدایی از جامعه است یا برداشتن قیومیت دین از جامعه؟ محدود به پهنه سیاسی می شود یا عرصه های مختلف اجتماعی را در بر می گیرد؟ تفاوت این فرمول با لایسیته و لائیک که بخشی

Tarhi no

Tarhi no
Postfach 10 24 35
60024 Frankfurt

Provisional Council of the Iranian Left Socialists

www.tarhino.com
tarhi.no.sh@gmail.com

No. 192

2014 June

شیدان وثیق

پرسش‌های پیرامون تعریف و تبیین جدایی دولت

و دین در ایران از دیدگاه ما

بسیاری در اپوزیسیون ایران، از هواداران سلطنت تا چپ با گذر از روندهای دموکرات، جمهوری خواه، ملی و ملی- مذهبی، در گفتمان سیاسی خود امروز از «جدایی دین از دولت»، «جدایی دولت و دین»، «جدایی نهاد دین از نهاد حکومت»، «جدایی دین و ایدئولوژی (یا مرام) از دولت»، «سکولاریسم»، «لائسیته»، «سکولار» و «لائیک»، عرف و عرفیت... سخن می‌رانند. هر یک اما تعریف و تبیین ویژه‌ی خود را از این فرمول‌ها، مقوله‌ها و از پیامدهای سیاسی و اجتماعی مشخص (کنکرت) آن‌ها در جامعه ایران به دست می‌دهد. پاره‌ای حتا شاید به بیان کلی فرمول بدون توضیح معنا و مفهوم نظری و عملی آن بسنده کنند.

تشکل چپ مورد نظر ما اما می‌بایست دیدگاه و موضع خود را در این باره به طور روشن و شفاف بیان دارد. هر فرمولی را که بر می‌گزیند، معنا، مفهوم و پیامدهای عملی سیاسی و اجتماعی آن را در شرایط جامعه ایران برای خود و عموم مشخص کند.

از این رو، برای پاسخ به چنین مهمی یعنی تعریف و تبیین ما از جدایی دولت و دین در ایران و یا فرمولی از این دست، پرسش‌هایی را تنظیم کرده‌ایم. این پرسش‌ها البته قابل تصحیح و تکمیل می‌باشند. این پرسش‌نامه می‌تواند به امر تدوین منشور سیاسی و نظری پروژه وحدت چپ کمک رساند.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

پرسش‌ها

۱- جایگاه و نقش دین و روحانیت در تاریخ ایران از ایرانشهری ساسانی تا جمهوری اسلامی با گذر از صفویه، قاجار، مشروطیت و دوران پهلوی، در اصلی‌ترین خطوط کلی آن، چه بوده است؟ در این میان، جمهوری اسلامی از چه ویژگی‌ای برخوردار است؟ چه تفاوتی میان قانون اساسی مشروطه (و متمم آن) با قانون اساسی اسلامی امروزی وجود دارد و یا ندارد؟ آیا می‌توان از *تثوق‌کراسی* یا دین‌سالاری رژیم ایران سخن گفت؟ اگر آری این پدیدار در چه خود را نشان می‌دهد؟ اگر نه از چه باید سخن راند: دولت دینی؟ دولت ایدئولوژیکی؟ و یا؟

۲- «جدایی دین از دولت»، «جدایی دولت و دین» و یا «جدایی نهاد دین از نهاد حکومت» معناهای متفاوتی دارند و یا یکسان هستند؟ اگر یکسان نیستند، چه اختلافی با هم دارند؟ آیا باید از «جدایی دین و ایدئولوژی (یا مرام) از دولت» سخن گفت؟ اگر نه یا آری، چرا؟ کدام یک از این فرمول‌بندی‌ها را باید برگزینیم؟

۳- در فرمول‌های فوق، «دولت» یا «حکومت» به چه معناست؟ فقط شامل قوه مجریه می‌شود؟ در برگیرنده سه قوای مجریه، مقننه و قضایی است؟ و یا افزون بر سه قوای نام برده شامل بخش عمومی یعنی بیمارستان‌های دولتی، مدارس ملی (دولتی)، دانشگاه‌های ملی و دیگر بخش‌های اجتماعی دولتی نیز می‌گردد؟

۴- در فرمول‌های «جدایی دین از دولت»، «جدایی دولت و دین»... «دین» به چه معناست؟ اصول، قوانین و قانون شرع (فقه) و یا افزون بر آن‌ها تمام نهاد دین؟ در این صورت (و در صورت فرمول جدایی نهاد دین از...)، «نهاد» دین شامل چیست؟ مساجد، حوزه‌های علمیه، بنیادها و استان قدس، جامعه روحانیت...؟ آیا «دین» را «امر خصوصی» به همان معنای متداول در غرب می‌شناسیم؟ و یا نه و در این حالت، «دین» چگونه «امری» است از دید ما؟

۵- فرمول «جدایی...» در هر شکل آن چه پیامدی در قانون اساسی دارد؟ آیا در قانون اساسی به «دین» اشاره‌ای یا ارجاعی می‌شود؟ اگر آری، چگونه و با چه فرمولی؟ آیا دین رسمی یا مذهب رسمی در قانون اساسی وجود دارد؟ اگر آری، «جدایی» چگونه خود را در قانون اساسی متبلور می‌سازد؟

۶- فرمول «جدایی...» در هر شکل آن چه پیامدی در هر یک از سه قوای اجرایی، مقننه و قضایی دارد؟ آیا روحانیت در امور این سه قوا می‌تواند دخالت کند؟ اگر آری چگونه؟ اگر نه، این عدم دخالت به چه معناست؟ آیا یک روحانی می‌تواند قاضی، وکیل مجلس یا رئیس جمهور شود؟ آیا نهاد روحانیت می‌تواند کاندیدا یا نماینده برای اداره‌ی امور سیاسی بدهد؟ آیا چیزی به نام «عدم مغایرت قوانین با اصول دینی» وجود دارد؟ آیا در بخش عمومی (دولتی) - منظور همان نهادهای نامبرده در بالاست) تبلیغ دین یا مذهب خاصی از سوی کارمندان دولتی مجاز است؟ تعلیمات دینی در مدارس دولتی اجباری است؟ اگر شرایط و ویژگی‌های جامعه ایران در این موارد را مورد توجه قرار می‌دهیم، حد و مرزها تا کجاست؟ ادامه در صفحه ۱۱

حساب بانکی:

Frankfurter Sparkasse
Konto: 120 166 5033
BLZ: 500 502 01

«طرحی نو» تریبونی است آزاد برای نشر اندیشه‌ی کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکرات ایران می‌دانند. هر نویسنده‌ای مسؤول محتوای نوشته‌ی خویش است. برداشت‌های مطرح شده الزاماً نظر «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» نیست. بهای تک شماره در اروپا معادل ۱ یورو؛ در آمریکا ۱ دلار. آبونمان همراه با هزینه‌ی پست ششماهه ۲۰ یورو و یکساله ۳۰ یورو می‌باشد.